

بررسی دیدگاه ویتگنشتاین متأخر درباره گزاره‌های پایه

عبدالله محمدی^۱

چکیده

ویتگنشتاین متأخر گزاره‌های پایه را مبتنی بر نظریه خویش در بازی‌های زبانی و چارچوب ذهنی، تفسیر می‌کند. وی با شکاکیت مقابله کرده و آن را خودمتناقض می‌داند و گزاره‌های بدیهی را از ساختار بشر حذف‌ناشدنی شمرده است. با اینحال از نظر او میان گزاره‌های پایه تجربی و ریاضی، مرز روشنی نیست. گزاره‌های پایه ریاضی نیز متأثر از بازی زبانی و مبتنی بر حافظه هستند و به همین دلیل، ممکن است مورد فراموشی، غفلت یا اشتباه واقع شوند. از نظر وی گزاره‌های پایه تنها تصدیق ضروری دارند ولی خطاناپذیر نیستند. در نظریه ویتگنشتاین، میان مفهوم و زبان خلط شده است. بازی زبانی، فرهنگ و تاریخ بر ساحت زبان اثر می‌گذارند، در حالیکه صدق گزاره‌های بدیهی منطق و ریاضی در ساحت مفهوم سنجیده می‌شود. همچنین تفاوت میان یقین روانشناختی و یقین منطقی را می‌توان با روش تحلیل آنها و نیز امکان یا عدم امکان ناسازگاری مفهومی بررسی کرد. صدق گزاره‌های بدیهی نیز با ارجاع آنها به علم حضوری اثبات پذیر است.

کلیدواژه‌ها: ویتگنشتاین متأخر، گزاره‌های پایه، بدیهیات منطق، اصول ریاضی، یقین.

لودویگ ویتگنشتاین (۱۸۸۹-۱۹۵۱م) از بزرگ‌ترین فیلسوفان قرن بیستم است. او دو دوره فلسفی را در زندگی خویش پشت سر نهاده است که در هر کدام توانست نقطه عطفی در مسیر فلسفه باشد. در دوره متقدم کتاب مشهور «رساله منطقی فلسفی» را نگاشت که مؤثرترین کتاب در قرن بیستم و الهام‌بخش و محرک اصلی جریان پوزیتیویسم منطقی شمرده شده است (هارتناک، ۱۳۵۶: ۶۹). از مهم‌ترین آثار دوم حیات فکری، کتاب «تحقیقات فلسفی» او بود که الهام‌بخش جریان‌ات فلسفه تحلیلی در قرن بیستم شد. (همان: ۱۲) دیدگاه او موضوع فلسفه را متحول کرد و تأثیرات شگرفی در علوم انسانی و علوم اجتماعی پس از خود داشت (Pleasants, 1999: i). او به ویژه در نظریه متأخر خویش با نگاه رایج به معنای الفاظ و سرشت زبان مخالفت کرد. ویتگنشتاین در دیدگاه متأخر خود دو چرخش جدی نسبت به دیدگاه متقدم داشت. نخست آنکه نگاه جزء نگر و اتمی به گزاره‌ها تبدیل به نگرش کل نگر شد و دوم اینکه نگرش به زبان از ساختاری ثابت مفهومی به فعالیتی اجتماعی تغییر یافت (Conway, 1989: 17). در نگرش رایج یادگیری زبان فرآیندی ذهنی بود که در آن معانی را به ذهن خود وارد می‌ساختیم. این معانی نشانه‌های اشیاء شمرده می‌شدند. لکن ویتگنشتاین با این دیدگاه مخالفت کرد. وی معتقد بود فراگیری زبان در حقیقت شیوه رفتار انسانهاست نه صرفاً نوعی فعالیت ذهنی (Grayling, 2001: 76-77). بازتاب این نقد، به تحولی جدی در عرصه‌های فلسفه و علوم انسانی منجر شد. از سویی نگرش نوینی در مسیر فلسفی ایجاد کرد و کاربست الفاظ و شیوه استعمال آنها زمینه شکل‌گیری فلسفه تحلیلی و فلسفه زبان را تقویت کرد؛ و از سوی دیگر سبب تغییر رویکرد بسیاری از دانشمندان مختلف علوم انسانی و علوم اجتماعی شد (Stern, 2004: 1).

از جمله مسائل مهم ویتگنشتاین امکان دستیابی به یقین بود که به ویژه در کتاب «در باب یقین» درباره آن گفتگوی مفصلی کرده است. او بحث را با استدلال مور در مقابله با شکاکیت آغاز کرده و میزان قوت این شکل از استدلال را تحلیل می‌کند. به همین مناسبت بحث او به گزاره‌های پایه نیز امتداد می‌یابد. وی قصد دارد با موشکافی اقسام گزاره‌های پایه، یقین برخاسته از آنها را بسنجد. او نشان می‌دهد که این گزاره‌ها نیز در یک بازی زبانی شکل گرفته و چارچوب‌های ذهنی حاکم بر فرهنگ و اجتماع، بر آنها نیز حاکم است، به همین دلیل نمی‌توان آنها را به منزله آینه‌ای به سمت واقعیت دانست که حقیقت خالص را بر ما نمایان سازند. روشن است که هر نتیجه‌ای که از اعتبارسنجی گزاره‌های پایه به دست آید، بر تمام ساختار معرفت بشر سایه خواهد انداخت. به همین منظور این مقاله قصد دارد، تلقی ویتگنشتاین از گزاره‌های پایه به ویژه بدیهیات منطقی و ریاضی را بررسی کند. به همین منظور ابتدا گزارشی کوتاه از برخی مبانی ویتگنشتاین ارائه می‌شود که مستقیماً در تحلیل گزاره‌های پایه اثرگذار هستند و در ادامه تصویر او از گزاره‌های پایه و نسبت آنها با ذهن و

زبان معرفی می شود. بخش پایانی مقاله به بیان برخی نکات انتقادی نسبت به این دیدگاه اختصاص دارد.

۱- برخی اصول نظریه ویتگنشتاین متأخر

بازی زبانی

از جمله دغدغه های مهم ویتگنشتاین به ویژه در رویکرد متأخر، مسئله معناست. کتاب آبی با این جمله آغاز می شود: «معنای یک کلمه چیست؟» (Wittgenstein: 1958: 1). در نگرش سنتی که ویتگنشتاین، آگوستین را نماد آن می داند، معنای الفاظ با مسما و مصداق خارجی آن و کارکرد اصلی زبان هم نمایاندن واقعیات خارجی یا به عبارت دیگر تسمیه و اشاره دانسته می شد. ویتگنشتاین در دوره متأخر زندگی خویش، این تلقی از معناداری و کارکرد زبان را مورد انتقاد جدی قرار داد. او برخلاف دیدگاه رایج که خود نیز زمانی به آن باورمند بود، معتقد شد معنای الفاظ، مسمای آنها نبوده، کارکرد زبان هم تنها اشاره به اشیاء خارجی نیست. برای نمونه وقتی استاد بنا، یکی از اقسام چهارگانه آجر یعنی راسته، درسته، تخت و نیمه را نام می برد، هدف او نام گذاری یا اشاره به آنها نیست، بلکه از شاگرد خویش می خواهد این قسم خاص از آجر را برای وی تهیه کرده و بیاورد (ویتگنشتاین، ۱۳۹۱: بند ۲). به همین ترتیب، زمانی که استاد کار به شاگردش می گوید «چکش»، شاگرد با اکتفا به دانستن مسمای چکش که کدام شیء خارجی است، مقصود استاد را نمی فهمد. بلکه باید مدتی در ارتباط استاد کار و شاگرد، زندگی کند تا مقصود ایشان را دریابد (Wittgenstein: 1958: 77). مثال دیگر ویتگنشتاین، معنای مهره های شطرنج است. وی با این مثال قصد دارد به مخاطب بفهماند که هیچکس با دانستن مسمای مهره ها، بازی شطرنج را یاد نمی گیرد. کسی که بخواهد بازی شطرنج را بدون اشاره به عملکرد سربازها توصیف کند، توصیف ناقصی کرده است (Wittgenstein: 1958: 77).

ویتگنشتاین با این مثال ها به دنبال اثبات این نکته است که زبان فقط حکایتگر اشیاء خارجی نیست و کارکرد آن را نباید منحصر به «تسمیه»، «اشاره»، «حکایتگری» و مفاهیمی از این قبیل دانست. یادگیری زبان هم با نشان دادن مسمای آنها یا نام گذاری و ... محقق نمی شود، (ویتگنشتاین، ۱۳۹۱: بند ۲۶). بلکه باید در بازی مربوط آن زبان زندگی کرد. زبان به تربیت یعنی یادگیری عملی از راه کاربرد مفاهیم، نیازمند است.

«آموزش زبان، توضیح آن نیست، بلکه تربیت است» (همان: بند ۵)

برخی از کارکردهای دیگر زبان عبارتند از: دستور دادن و اطاعت کردن، توصیف پیدا شدن فلان چیز یا اندازه های آن، ساختن چیزی از روی یک توصیف، گزارش یک رویداد، تأمل درباره یک رویداد، تشکیل و آزمون یک فرضیه، ارائه نتایج یک آزمایش با جدول و نمودار، بازی در نمایشنامه، خلق یک داستان و خواندن آن، خواندن آواز، حدس زدن جواب معما، ساختن لطیفه، حل مسئله ای در ریاضیات، ترجمه از زبانی به زبان دیگر، خواهش، تشکر، فحش، خوشامد، دعا ... (همان: بند ۲۳). که هر کدام از اینها یک بازی زبانی

شمرده می‌شوند.

نکته مهم آن است که هیچکس نمی‌تواند تعداد مشخصی از بازی‌های زبانی را معین و آن را محدود کند، زیرا بازی‌های زبانی بیانگر شیوه زندگی انسان‌ها هستند و حتی نمی‌توان درباره اینکه کدام شیوه معقول یا نامعقول است، قضاوتی داشت.

باید این را در ذهن داشته باشی که بازی زبانی امری غیرقابل پیش‌بینی است. یعنی بازی زبانی مبتنی بر دلیل نیست. معقول یا (نامعقول) نیست. فقط هست، مثل زندگی ما (Wittgenstein, 1969 : no 559).

این مدعای ویتگنشتاین که هیچ امر مشترکی میان بازی‌های زبانی وجود ندارد، محدود به تعریف زبان نشد. ادعای وی به تمام مفاهیمی که تاریخ فلسفه از آن بحث می‌کند، نیز تسری یافت. طبق این دیدگاه، درباره مفاهیمی چون علیت، هنر، اخلاق، زیبایی و ... نیز نمی‌توان تئوری فلسفی واحدی مطرح کرد (ملکوم، ۱۳۸۳: ۷۳).

کاربرد

همانطور که گفته شد، معنای یک واژه با مسمای خارجی آن مساوی نیست، زیرا اگر معنا با مسمای یکسان باشد، با از بین رفتن مسمای معنا نیز از بین خواهد رفت، در حالی که اگر یکی از اشیاء خارجی نابود شود، معنای آن از بین نخواهد رفت.

روشن است که جمله «اکسکالیر^۱ تیغه تیزی دارد» معنا دارد، خواه اکسکالیر هنوز سالم باشد یا شکسته باشد. اما اگر لفظ «اکسکالیر» نام چیزی باشد این چیز هنگامی که خرد شده دیگر وجود ندارد و چون چیزی با نام آن منطبق نیست، پس آن نام دیگر معنایی ندارد (ویتگنشتاین، ۱۳۹۱: بند ۳۹).

اگر معنای واژه با مسمای شیء خارجی مابه‌ازای آن مساوی نیست، پس معنا چیست؟ پاسخ ویتگنشتاین آن است که معنای هر واژه، کاربرد خاص آن در زبان است (همان: بند ۱۱-۱۲، ۲۴، ۴۳).

همانگونه که تا کاربرد مهره‌های شطرنج را ندانیم، نمی‌توانیم معنای حقیقی آنها را بفهمیم، تا زمانی که کاربرد الفاظ در متن زبان دریافته نشود، دانستن مسمای یا مصداق آنها کمکی به فهم معنا نخواهد کرد.

...این پرسش که «واژه واقعاً چیست؟» همانند است با پرسش «مهره شطرنج چیست؟» (همان: بند ۱۰۸)

بررسی دیدگاه ویگنشتاین متأخر درباره گزاره های پایه ۱۸۵

معانی کلمات به زمینه‌ها و شیوه‌ها کاربرد وابسته هستند. برای فهم معنای یک کلمه باید محیط‌هایی که زبان در بردارنده آنهاست، شناخته شود (Conway, 1989: 34).

قواعد زبانی

ویتگنشتاین معنای الفاظ را به کاربرد آنها و کاربرد را نیز به متن یک بازی زبانی پیوند داد. در ادامه وی یادآوری می‌شود هر بازی، قواعد خاص خود را داراست و نمی‌توان قواعد یکی را درباره دیگری تعمیم داد. برای نمونه قواعد فوتبال درباره بازی والیبال جاری نمی‌شود. حتی می‌توان گفت هیچ قاعده مشترکی میان تمام بازی‌ها موجود نیست.

همچنین باید دانست، این قواعد بر اساس یکسری قواعد کلی تر و تابع حقایق خارج از بازی نیستند، بلکه هر بازی می‌تواند بی‌اعتنا به سایر اهداف و اغراض بیرونی، قواعد خویش را تعیین کند (کنی: ۱۳۹۲، ۲۴۵). به عبارت دیگر می‌توان گفت، این قواعد، حقایقی پیشینی و لازم‌الاجرا نیستند، بلکه بر اساس رفتار انسان‌های حاضر در آن بازی شکل گرفته‌اند. موافقت عملی افراد شرکت‌کننده در بازی است که قواعد را شکل می‌دهد. به جای آنکه بگوییم چون ما از قواعد پیروی می‌کنیم به موافقت می‌رسیم، بهتر است که بگوییم موافقت ما معنای قاعده را تعیین و تثبیت می‌کند و به جای آنکه بپنداریم انسان تحت اجبار قواعد منطقی و ریاضی است، باید بگوییم عمل انسان ماهیت قواعد را وضع می‌کند. (ملکوم: ۱۳۸۰، ۱۲۶) ویتگنشتاین تذکر می‌دهد نباید قواعد بازی زبانی را با قواعد دقیقی که از حساب در ذهن ماست مقایسه کرد. ما هنگام استفاده از زبان اصلاً به قواعد نمی‌اندیشیم، حتی اگر از ما خواسته شود که چنین قواعدی را بیان کنیم، نیز قادر نیستیم، زیرا هیچ تعریف واقعی برای آنها وجود ندارد (Wittgenstein, 1958: 77).

زبان مانند برداشت ما از قواعد ریاضی، ثابت و ایستا نیست، بلکه ساختاری پویا دارد که همواره می‌تواند تغییر کند (Conway, 1989: 37).

نفی شکاکیت

ویتگنشتاین از مخالفان جدی شکاکیت فراگیر است که مدعی است هیچ شناختی درباره هیچ چیز ممکن نیست (Dancy: 2010, 714). او در کتاب ارزشمند «در باب یقین» به ویژه درباره روش مور در نفی شکاکیت گفتگو کرده است. جرج ادوارد مور، معتقد بود برای نفی شکاکیت، می‌توان به جملاتی مانند «اینجا دستی هست» استناد کرد، زیرا هیچکس در این جملات تردید ندارد. ویتگنشتاین با وجود نقد برخی نظرات مور، در چند امر با وی هم‌نظر است:

۱۸۶ دو فصلنامه علمی پژوهشی پژوهش‌های معرفت‌شناختی، شماره ۲۰، پاییز و زمستان ۱۳۹۹

۱- شک در همه چیز غیرممکن است. زیرا هر شکاکی می‌پذیرد که شک پس از باور به وجود می‌آید. تا باور نباشد، شک هم معنا ندارد.

کودک از طریق باور کردن بزرگ‌ترها یاد می‌گیرد و شک بعد از باور می‌آید)
(Wittgenstein, 1969: no160).

۲- شکاکیت فراگیر خودمتناقض است، زیرا اگر کسی به هیچ واقعیتی یقین نداشته باشد، هیچ چیز نمی‌تواند بگوید و به معنای ادعاهای خویش هم نمی‌تواند یقین کند (Ibid: no114).

۳- هر شکمی مستلزم یقین به چند امر است، مانند یقین به معنای کلمات و اینکه دیگر انسان‌ها هم می‌توانند همان معنا را درک کنند. اگر کسی معنای این کلمات را نداند یا در اشتراک این معانی با دیگران، تردید داشته باشد، امکان گفتگو درباره شک خویش نخواهد داشت.

... من چگونه می‌دانم کسی شک دارد؟ چگونه می‌دانم که کلمات «من در آن شک دارم» را مانند من به کار می‌برد؟ (Ibid, no.127).

۴- هر انسانی به همان اندازه که برای یقین نیازمند دلیل است، برای شک کردن نیز نیازمند دلیل است (Ibid, no.122,458). همانگونه که اعتماد عقلایی وابسته به تحقق دلیل است، بی‌اعتمادی معقول هم باید دلیلی داشته باشد (Ibid, no. 323).

وی نتیجه می‌گیرد اگر چه می‌توان در تک‌تک واقعیات یا گزاره‌ها شک کرد، نمی‌توان در همه آنها شک کرد (Ibid, no. 232).

۲- قضایای پایه در اندیشه ویتگنشتاین متأخر

ویتگنشتاین متأخر نیز همانند بسیاری از فیلسوفان دیگر به قضایای مبنایی و پایه در نظام تفکر باور دارد و معتقد است بدون این قضایا هیچ اندیشه‌ای محقق نخواهد شد. هر یک از ما گزاره‌هایی داریم که از راه استدلال و تکیه به دیگر دانسته‌های ما به دست نیامده‌اند، با این حال یقین ما از سرشتاب‌زدگی یا اهمال‌کاری در تفکر نیست، بلکه اینها شکلی از زندگی ما را تشکیل می‌دهند (Ibid: no.358).

اما قضایای پایه در اندیشه ویتگنشتاین چند ویژگی اختصاصی دارد که در میان منطق‌دانان و فیلسوفان گذشته طرح نبوده است:

۱- از نظر ویتگنشتاین دامنه این گزاره‌ها محدود به قضایای منطق نیست. برای نمونه «اینکه من می‌دانم نامم‌ل. و است» از قضایایی است که اگر تکذیب شود، اعتماد به صدق و کذب از دست خواهد رفت (Ibid: no.515). همچنین از نظر وی گزاره «من انسانم» (Ibid: no622)، «من در انگلستانم» (Ibid: no421). «الف و ب چگونه تلفظ می‌شوند» (Ibid: no.340)، «انسان‌های دیگر خون دارند و رنگ خون انسان‌های دیگر چه نامیده می‌شود

بررسی دیدگاه ویگنشتاین متأخر درباره گزاره پای پایه ۱۸۷

«(Ibid: no.340). «این پای من است» (Ibid: no.360). و «زمین کروی است» (Ibid, no. 299). نیز از جمله قضایای پایه هستند.

ویتگنشتاین دامنه گزاره‌های پایه را از اصول منطق و ریاضی توسعه می‌دهد و آن را دربردارنده تمام گزاره‌هایی می‌داند که من به آنها یقین دارم، چه از راه تجربه به دست آمده و چه با تحلیل منطقی مفاهیم حاصل شده باشند. به عبارت دیگر گزاره‌هایی که به کمک دلایل دیگری اثبات نمی‌شوند را گزاره‌های پایه می‌شمارد.

۲- از نظر او، مرز دقیقی برای معرفی گزاره‌های پایه موجود نیست، چراکه معمولاً دانشمندان منطق و ریاضی، احتمال شک در گزاره‌های پایه خود را ناممکن می‌دانند و احتمال نادرستی گزاره‌های مسلّم دانش تجربی را ممکن ولی نامعقول می‌شمارند. لکن مطلب مهم آن است که در بسیاری موارد مرز بین شک نامعقول و شک ناممکن دقیق نیست (Ibid, no. 454).

مواردی وجود دارد که شک نامعقول است، اما مواردی هم هست که شک منطقاً ناممکن به نظر می‌رسد، و میان آنها ظاهراً مرز روشنی نیست (Ibid, no. 454).

وی با انکار تفاوت میان اقسام گزاره‌های پایه، نتیجه می‌گیرد قطعی‌تر دانستن گزاره‌های ریاضی نسبت به مبادی پایه در علوم تجربی ناصواب است.

می‌خواهم بگویم بازی فیزیک همانقدر قطعی است که بازی حساب (Ibid, no. 447). از آنجا که در هر بازی زبانی مفاهیم و معانی را از راه حضور در بازی و رعایت قواعد آن می‌آموزیم، مفاهیم و اصول ریاضی را نیز از محیط خود می‌آموزیم.

هر بازی زبانی مبتنی است بر بازشناسی کلمات و اشیاء. ما با همان قطعیتی یاد می‌گیریم این سندلی است که یاد می‌گیریم $2 \times 2 = 4$ (Ibid, no. 455).

و به همین دلیل گزاره‌های پایه در دانش تجربی و ریاضی در یک مرتبه از یقین هستند. (Ibid, no.455, 448).

«با همان یقینی که هر گزاره ریاضی را باور داریم، این را هم می‌دانیم که حرف‌های الف و ب چگونه باید تلفظ شوند، خون انسان چه رنگی است، دیگر انسانها خون دارند و آن را خون می‌نامند.» (Ibid, no. 340).

اگر کسی از این امر متعجب نمی‌شود که گزاره‌های حساب (مانند جدول ضرب)، مطلقاً یقینی هستند، چرا باید شکفت زده شود که گزاره «این دست من است»، همانگونه است؟ (Ibid, no. 448).

۳- ویتگنشتاین گزاره‌های ریاضی و منطق را نیز به دلیل وابستگی به حافظه، در معرض خطا می‌بیند. استدلال وی مبتنی بر امکان خطای حافظه است، زیرا اگر در حافظه خویش، ندانیم دو و چهار برای کدام اعداد وضع

شده‌اند، در محاسبه $۲+۲=۴$ خطا خواهیم کرد. به همین ترتیب اگر هنگام یادآوری قواعد ضرب، جمع و ... دچار خطای ناخودآگاه شویم، حقایق ریاضی نیز دستخوش خطا خواهند شد.

چرا هیچگاه احتمال نمی‌دهیم که نام اعداد یا شکل محاسبه آنها را فراموش کرده باشیم؟ گزاره‌های ریاضی از آسیب فراموش‌کاری، غفلت و توهم ایمن نیستند. آیا این احتمال محال است که ما معانی اعداد و روابط بین آنها را درست نیاموخته باشیم؟ یا فراموش کنیم که ۲ و ۴ نماد چه چیزهایی هستند؟ (Ibid, no. 651-654).

به نظر ویتگنشتاین گزاره‌های ریاضی هم بخشی از بازی زبانی ماست که در اثر فعالیت و شیوه زیست ما به دست آمده است، اینچنین نیست که گزاره‌های ریاضی به دلیل آنکه روابط مفهومی صرفاً هستند، خطاناپذیر تلقی شوند.

گزاره ریاضی حاصل سلسله‌ای از اعمال است که به هیچ وجه با اعمال بقیه زندگی ما متفاوت نیستند و به همان میزان در معرض فراموش‌کاری، غفلت و توهم‌اند. (Ibid, no. 651).

حتی می‌توان احتمال داد با تغییر بازی‌های زبانی بسیاری از قطعیت‌هایی که تا کنون یقین و مسلم شناخته می‌شدند، متحول شوند، زیرا آنها نیز درون یک بازی زبانی شکل گرفته‌اند و همانطور که اشاره شد، بازی‌های زبانی از قواعد یقینی و بالاتری پیروی نمی‌کنند، بلکه موافقت اعضاست که قواعد را می‌سازد.

آیا می‌توانم پیش‌بینی کنم که انسان‌ها هیچگاه گزاره‌های حساب کنونی را برنخواهند انداخت، هیچگاه نخواهند گفت که تازه الان می‌دانند که موضوع از چه قرار است؟... اگر در مورد گزاره $۱۲*۱۲=۱۴۴$ شک منتفی است، در مورد گزاره‌های غیرریاضی هم باید همینطور باشد (Ibid, no. 652-653).

در حقیقت ویتگنشتاین این تصور را باطل می‌داند که گزاره‌های ریاضی کاملاً انتزاعی و بی‌ارتباط با جهان تجربه و فعالیت انسانی هستند. از نظر وی گزاره‌های ریاضی نیز با باورهای تجربی مرتبط هستند، به عبارت دیگر هر باور ریاضی را با باورهای تجربی عجین می‌بیند (حجت، ۱۳۹۱: ۱۲۰). و تجربه نیز متأثر از عالم انسانی و باورهای اوست.

با آن مقایسه کن $۱۲*۱۲=۱۴۴$ را. در اینجا هم نمی‌گوییم «شاید». زیرا تا جایی که این گزاره مبتنی است بر اشتباه نکردن ما در شمارش یا محاسبه، بر اینکه حواسمان در حین محاسبه ما را به اشتباه نمی‌اندازد، گزاره حساب و فیزیک هر دو در مرتبه واحدی قرار دارند (Wittgenstein, 1969: no448).

بررسی دیدگاه ویگنشتاین متأخر درباره گزاره‌های پایه ۱۸۹

بر اساس همین مبنا وی جایگاهی که افلاطون به گزاره‌های ریاضی داده است را نمی‌پذیرد. از نظر ویگنشتاین، یک ریاضیدان بیشتر مخترع است تا یک اکتشاف‌گر (Glock, 1996: 226). زیرا قواعد محاسباتی نیز از سنخ بازی‌های زبانی ما به دست آمده است. در این نگرش روش محاسبه فعلی ما در ریاضیات نیز مانند روش سخن گفتن یا خرید و فروش، تنها شیوه ممکن نیست. می‌توان فرض کرد با تغییر سبک زندگی، روش‌های دیگری نیز مطرح و پذیرفته شود (Dilman, 2002: 94). بنابراین نمی‌توان گفت قواعد ریاضی آینده واقعیت هستند یا اینکه جهان منطبق بر آنها شکل یافته است (Dilman, 2002: 7).

ویگنشتاین اعداد را با رنگها مقایسه کرده و می‌گوید: ما مجموعه‌ای از رنگها داریم همانطور که مجموعه‌ای از اعداد داریم. این سؤال را می‌توان طرح کرد که آیا این مجموعه‌ها برساخته طبیعت درون ما هستند یا در طبیعت بیرونی اشیاء جای دارند؟ (Wittgenstein, 1967: 357). آنسکم در توضیح دیدگاه ویگنشتاین می‌گوید محاسبه $2+2=4$ از ابداعات بشر است، هر چند عدد ۲ چنین نباشد (Dilman, 2002: 118).

۴- تمام آنچه ویگنشتاین درباره گزاره‌های ریاضی بیان می‌کند، نسبت به مفاهیم منطقی حتی بدیهات منطقی نیز تکرارپذیر است. طبق این نظر قضایای منطقی نیز متأثر از بازی زبانی و اعتبارش محدود به همان بازی است، از سوی دیگر مفاهیم منطقی نیز متأثر از حافظه و به همین ترتیب خطاپذیر خواهند بود. با توجه به نظریه بازی‌های زبانی، هیچ گزاره‌ای گسسته از اوضاع و احوال خارجی و تاریخی نیست و بنابراین حتی گزاره‌های منطقی که روش سنجش دیگر گزاره‌ها قلمداد می‌شوند را باید چونان گزاره‌های تجربی، آزمون‌پذیر بدانیم. این درست است که ممکن است گزاره‌ای واحد، در یک زمان به وسیله تجربه آزموده شود و در زمان دیگر، قاعده‌ای برای سنجش شمرده شود (Ibid, no 98).

برهمن اساس، گزاره‌های منطقی نیز متأثر از شرایط فرهنگی و تاریخی هستند و نمی‌توان از قطعیتی بدون چون و چرا درباره آنها سخن گفت.

۵- از نظر بسیاری از فیلسوفان کلاسیک و مبنایگرایان، گزاره‌های بدیهی، نه تنها بی‌نیاز از استدلال هستند و با تصور، مفردات آن، بی‌درنگ تصدیق می‌شوند، بلکه از مزیت مطابقت با واقع نیز بهره‌مند هستند. لکن از نظر ویگنشتاین درباره صادق بودن این گزاره‌ها هیچ سخنی نمی‌توان گفت. مطابقت در جایی مطرح می‌شود که شاهدی به نفع آن گزاره باشد در حالی که این گزاره‌ها استدلال‌پذیر نیستند. گزاره‌ای می‌تواند صادق باشد که به کمک گزاره دیگری اثبات شده باشد، ولی این گزاره‌ها مؤیداتی برای خویش ندارند. البته نمی‌توان این گزاره‌ها را کاذب دانست، بلکه باید گفت اینها بخشی از زندگی انسان هستند، به همین ترتیب یقین برخاسته از این گزاره‌ها نیز به طرز نگرش انسان‌ها مربوط است.

من می‌خواهم بگویم: چنین نیست که انسان در برخی شرایط حقیقت را با یقین کامل بداند، بلکه یقین کامل فقط به نگرش آنها مربوط است (Ibid, no.404).
ویتگنشتاین به تفاوت میان یقین روانشناختی و یقین منطقی توجه دارد و بر همین اساس است که می‌گوید: اینکه من می‌دانم نامم چیست؟ امری یقینی است که هیچگاه در آن تردید نمی‌کنم، ولی این امر هرگز بدان معنا نیست که این جمله خطاناپذیر باشد (Ibid, no 224). بلکه حاکی از یقینی روزمره و رایج است.
با توجه به همین نکته است که وی درباره مثال مور و دیگر گزاره‌های پایه که امری یقینی هستند می‌گوید: هیچکدام از آنها حقیقت خالص را به ما نشان نمی‌دهند و تنها بیانگر چارچوب‌های تفکر و پایه‌هایی برای بازی‌های زبانی ما هستند.

از نظر من نادرست است که درباره انسان مدنظر مور بگویم، چیزی را می‌داند و به همین دلیل، آنچه می‌گوید حقیقتی غیرمشروط است. این امر فقط به این معنا حقیقت است که پایه‌ای ثابت برای بازی زبانی اوست (Ibid, no. 403).

۶- رابطه گزاره‌های پایه با شبکه معرفت، در اندیشه ویتگنشتاین شفاف نیست. توضیح آنکه، طرفداران گزاره‌های پایه، از این جهت این گزاره‌ها را پایه و مبنا می‌دانند که دیگر گزاره‌ها به کمک اینها اثبات می‌شوند و نه برعکس. صدق گزاره‌های دیگر وابسته به صدق این قضایای پایه است ولی صادق بودن قضایای پایه منوط به دیگر قضایا نیست. این نگرش در یک عنوان عام، مبنای نامیده می‌شود که تقریرهای مختلفی از آن شده است، لکن ویژگی اصلی همه آنها اعتقاد به مبنا بودن برخی گزاره‌ها و ابتناء یکطرفی است. در برابر، دیدگاه انسجام‌گرایی^۲ به گزاره‌های پایه با این تفسیر، معتقد نیست، زیرا از نظر این دیدگاه توجه گزاره‌ها امری طرفینی است نه یکطرفه، بنابراین هر گزاره‌ای در شبکه باور توجه خود را از دیگر گزاره‌ها دریافت کرده و به موجه‌سازی آنها نیز کمک می‌کند.

اما عبارات ویتگنشتاین به نفع هر دو دیدگاه قابل تفسیر است. وی از سویی این گزاره‌ها را مبنا و پایه تفکر انسان و تردید در آنها را به معنای خالی شدن زیرپای همه تفکرات ما ناممکن شدن هر حکم نظری می‌داند.

اگر ظاهراً معلوم شود که آنچه تا کنون به نظر من مصون از شک بود، فرضی کاذب بوده است چه باید کرد؟ آیا مانند وقتی که یک باور کاذب از آب در می‌آید باید واکنش نشان داد یا اینکه این امر زیر پای همه احکام مرا خالی می‌کند؟ (Ibid, no. 492).

او معتقد است شک در این گزاره‌ها به هرج و مرج منتهی می‌شود و همه چیز را با خود می‌برد (Ibid, no. 613). و هیچ ضمانتی برای هیچ حکمی باقی نمی‌ماند (Ibid, no. 69). و به نگرش مبنای‌گروی نزدیک می‌شود.

1- Foundationalism.
2- Coherentism.

بررسی دیدگاه ویتگنشتاین متأخر درباره گزاره‌های پایه ۱۹۱

برخی شارحان وی مانند کانوی و استرول تفاسیر گوناگونی از نوع مبناگرایی ویتگنشتاین معرفی کرده‌اند (Richter, 2004: 96).

و از سوی دیگر رابطه صدق میان گزاره‌ها را شبیه انسجام‌گرایان تفسیر می‌کند. برای نمونه او درباره گزاره‌های پایه می‌گوید:

من به پایه و کف باورهایم رسیده‌ام، ممکن است کسی درباره این پایه‌ها بگوید کل ساختمان آن را نگه می‌دارند (Ibid, no. 248).

او نحوه باور یافتن را کل‌گرایانه توضیح می‌دهد:

وقتی شروع می‌کنیم چیزی را باور کنیم، آنچه باور می‌کنیم گزاره‌ای واحد نیست بلکه نظام کاملی از گزاره‌ها است (Ibid, no. 141).

همچنین ارتباط میان گزاره‌ها را نه مانند مبناگرایان، یکطرفه، بلکه همچون انسجام‌گرایان دوطرفه و تعاملی معنا می‌کند.

آنچه برای من به شکل واضح و بدیهی نمایان می‌شود، اصول پایه و آکسیوم‌های تک نیستند، بلکه نظامی است که در آن نتایج و مقدمات به شکل متقابل، همدیگر را حمایت و تأیید می‌کنند (Ibid, no. 142).

همچنین وی کل نظام باور ما را با یکدیگر مرتبط می‌داند به طوری که تردید در یکی تردید در بقیه را نیز در پی خواهد داشت (Ibid, no. 274). مانند ساختمانی که ابتدا کل آن را دیده‌ایم و بعد اجزای آن را یک یک درک می‌کنیم (Ibid, no. 276). این نگرش کل‌نگر و تأثیر و تأثر طرفینی به دیدگاه انسجام‌گرایی نزدیک است، زیرا در این دیدگاه است که تردید در یک گزاره به گزاره‌های دیگر نیز تسری می‌کند. ولی در نظریه مبناگرایی، تردید در گزاره‌های روبنایی، یقین گزاره‌های پایه را مخدوش نمی‌سازد.

برخی مفسران ویتگنشتاین تصریح دارند او یک ضدمبناگرایی جدی است. علاوه بر اینکه مبناگرایی یک نظریه فلسفی است و ویتگنشتاین بر اساس مبانی خویش با هر نظریه‌پردازی فلسفی مخالف است (Richter, 2004: 86).

نقد و بررسی

دقت ویتگنشتاین در تمایز نهادن میان شک ناروا (نامعقول) و شک ناممکن، ستودنی است. وی به درستی تفاوت میان یقین روانشناختی و یقین منطقی را گوشزد کرده است و نشان می‌دهد، بسیاری از قضایایی که مور به منزله امور تردیدناپذیر مطرح کرده است، هرچند مورد تأیید و پذیرش ابتدایی هر انسان عاقلی است، اما فرض خلاف آن نیز ممکن است. با اینهمه، نظریه او در باب گزاره‌های پایه، هم از نارسایی برخی مبانی مانند

بازی زبانی رنج می‌برد^۱ و هم در تصویر او از این قضایا اشکالاتی به چشم می‌خورد. در این مقاله، از اشکالات مبانی نظریه ویتگنشتاین متأخر صرف‌نظر کرده و بر تحلیل وی از گزاره‌های پایه متمرکز می‌شویم.

نقد وابستگی ریاضیات و منطق به بازی‌های زبانی

از نظر ویتگنشتاین، گزاره‌های پایه در دانش تجربی و ریاضی در یک رتبه از یقین هستند، چراکه ریاضی هم وابسته به حافظه است. من باید بتوانم عدد دو و چهار را به درستی به یاد بیاورم تا بگویم دو به علاوه دو مساوی چهار می‌شود. به عبارت دیگر محاسبه ریاضی هم بخشی از بازی زبانی ماست که متأثر از اوضاع و احوال خارجی و تاریخی و فرهنگی است. محاسبات ریاضی را نباید صرفاً روابط مفهومی در ذهن انسان شمرد.

لکن باید دانست ویتگنشتاین به تفاوت سه ساحت جهان خارج (عین)، مفهوم و زبان از یکدیگر توجه نکرده است. ساحت مفهوم به شناخت انسان مرتبط است. هر انسانی حتی اگر در هیچ جامعه‌ای نزیسته و با دیگر آدمیان ارتباط برقرار نکرده باشد، فهمی از محیط درون و برون خویش دارد. برای نمونه فردی که از نخستین روزهای کودکی در جنگل رها شده و با انسان‌های دیگر مأنوس نبوده است، هم شیئی مرتفع را می‌بیند که اجزایی دارد و در بخشی از سال تغییراتی در رنگ یا دیگر اجزای آن رخ می‌دهد. یا چیزهای نرم و لوزی‌شکلی روی آن به وجود می‌آید و ... او می‌تواند این مفاهیم را در ذهن خویش مرور و مقایسه کند. تا اینجا هنوز نوبت به زبان نرسیده است. این فرد برای خود قرارداد می‌کند که شیء مرتفع بیرون را «درخت»، اجزای آن را «شاخه» و چیزهای نرم و لوزی شکل آن را «برگ» بنامد. این نامگذاری، صرف قرارداد و اعتبار است و می‌تواند در اقوام مختلف، به شکل دیگری باشد. مثلاً در میان اعراب به جای درخت، «شجره» و در میان انگلیسی‌زبانان «tree»، در بخشی دیگر از آلمانی زبان‌ها «Der Baum» نامیده شود.

به همین ترتیب، حالتی را درون خویش می‌یابد که ویژگی‌های چینی و چنانی و متفاوت با دیگر حالات درونی‌اش دارد. ذهن او از این حالت تصویری ذخیره و او با خود قرارداد می‌کند از این به بعد لفظ «درد» را برای مفهومی به کار برد که به آن حالت درونی خاص اشاره دارد. او می‌توانست هر لفظ دیگری و یا حتی علامت هندسی را برای این کار انتخاب کند. گوا اینکه که در زبان‌های دیگر الفاظ «ألم»، «pain» و «Schmerz» را قرارداد کرده‌اند. اساساً مفهوم به معنای «ما یفهم» است یعنی آنچه فهمیده می‌شود، ابتدا ذهن هر فردی مستقل از هر شخص دیگری، به فهم‌هایی می‌رسد و سپس به طور فردی (مانند کسی که در جزیره تنهایی

۱- برای آشنایی با برخی نقدهای نظریه بازی زبانی نک: ویلام ج لایکان، درآمدی تازه بر فلسفه زبان، ترجمه کورش صفری، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۹۱، ص ۱۸۲-۱۹۴.

محمد حسین زاده، معرفت، چیستی، امکان و عقلانیت، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۶، ص ۴۴۷-۴۶۰.

بررسی دیدگاه ویگنشتاین متأخر درباره گزاره‌های پایه ۱۹۳

زندگی کرده است) یا با مشارکت دیگران برای هر کدام از این مفاهیم، لفظی را قرارداد می‌کند. پس از این قرارداد که به منظور یادآوری مفاهیم و سهولت تخاطب وضع شده است، پای زبان به میان می‌آید. در نظریه ویگنشتاین از این نکته مهم غفلت شده است که بشر برای تفکر، با مفهوم سروکار دارد، نه با زبان. انسان تنها نیز قبل از اینکه در فرهنگ و جامعه مشخصی زیسته باشد، می‌تواند مفاهیم خود را در کنار هم قرار دهد و ارتباطات آنها را با یکدیگر مقایسه کند. مثلاً هر فردی فهمی از شکلی هندسی خاص دارد که دارای سه ضلع به هم پیوسته است. او برای اشاره به این شکل می‌تواند از لفظ مثلث، یا هر لفظ و نماد دیگر و حتی صدایی مهمل، استفاده کند. اما هر نام یا علامتی که برای این شکل اعتبار کند، این تحلیل را بر هم نخواهد زد که چنین شکلی، سه گوشه یا زاویه دارد. به عبارت دیگر برای رسیدن به این نتیجه که این شکل، سه گوشه دارد، نامی که برای آن وضع کرده‌ایم، مدخلیتی ندارد، بلکه فقط نیازمند تصور این مفهوم و تحلیل آن هستیم.

به همین ترتیب ذهن انسان فهمی از مفاهیم وحدت و کثرت، عدد دو، چهار و عمل جمع کردن دارد. صرفنظر از اینکه با چه زبانی گفتگو کنیم، هر کس با تحلیل این سه مفهوم می‌یابد که اگر آنچه با عدد دو به آن اشاره می‌شود، را به همان اضافه کند، تعدادی حاصل می‌شود که در زبان فارسی، چهار نام دارد. هیچ ذهنی نمی‌تواند از این نتیجه سرباز زند مگر آنکه تعریف وی از عدد دو، چهار یا جمع، متفاوت با تعریف ما باشد. قواعد معرفت‌شناسی و منطق نیز به حوزه مفاهیم مرتبطند نه زبان. قبل از آنکه پای وضع و قرارداد نام‌ها برای مفاهیم به میان آید، به کمک قواعد منطق، روابط بین مفاهیم را تحلیل می‌کنیم. گواه بر این مدعا آن است که قواعد منطق را به زبان‌های مختلف می‌توان بیان کرد. حتی کسی که در هیچ فرهنگ و جامعه‌ای تربیت نشده است، نیز مفهومی از بودن و نبودن و ناسازگاری آنها با یکدیگر دارد و می‌تواند در ذهن خویش این اصل را تأیید کند که دو مفهوم متناقض با یکدیگر جمع‌شدنی نیستند. بنابراین، تفکر کردن نیازمند مفهوم است نه زبان؛ تفاوت فرهنگی و بازی‌های زبانی گوناگون، خللی بر ارتباط مفاهیم وارد نمی‌سازد. حتی کسانی که با هیچ فرهنگ و زبانی آشنا نباشند، هم می‌توانند مفاهیمی که از جهان خارج و درون خویش فراگرفته‌اند را کنار هم چیده و به نتایج جدید برسند.

سخن ویگنشتاین درباره بازی‌های زبانی، بر فرض صحت و با چشم‌پوشی از اشکالات، تنها این نتیجه را دربردارد که زبان، و نه مفهوم، متأثر از فرهنگ و زیست‌بوم انسان‌هاست. آنچه ما در تربیت اجتماعی و در معاشرت با دیگران یاد می‌گیریم، الفاظی است که برای اشاره به مفاهیم، اعتبار شده‌اند، و گرنه هر مفهوم معناداری (با صرفنظر از آنکه چه لفظی را برایش قرارداد کرده‌ایم) معنایی را دربردارد. معناداشتن مفاهیم، ارتباطی با الفاظی که برای اشاره به آنها قرار داد می‌کنیم ندارد. هر انسانی که واقعیت آب را در خارج تجربه

کرده است، مفهومی از آن در ذهن دارد و در متن جامعه و فرهنگ فقط می‌آموزد که برای اشاره به این شیء سیال سیراب‌کننده از لفظ «آب» یا «ماء» یا ... بهره گیرد.

ویتگنشتاین با استناد به شکل‌گیری زبان در متن فرهنگ می‌گوید:

«هر بازی زبانی مبتنی است بر بازشناسی کلمات و اشیاء. ما با همان قطعی یاد می‌گیریم

این صندلی است که یاد می‌گیریم $۲=۴$ » (Ibid, no. 455).

در حالی که در گزاره نخست از طریق جامعه و بازی زبانی آن می‌آموزیم که به این شیء خاص، صندلی بگوییم، ولی قاعده $۲+۲=۴$ را در فرهنگ زبانی نمی‌آموزیم، زیرا این امر به حوزه مفاهیم مربوط است نه زبان، یعنی هر کسی با فهمی از که از مفاهیم دو، جمع و چهار دارد به این نتیجه می‌رسد. آنچه در متن جامعه و بازی زبانی می‌آموزیم قراردادی است که در جوامع برای اشاره به این مفهوم شده است مانند لفظ «دو» یا «اثنین» یا two. اما اینکه مفهوم این عدد چه ارتباطی با مفهوم عدد چهار دارد، صرفاً با تحلیل معنای آن محقق می‌شود و متأثر از هیچ بازی زبانی دیگری نیست. به عبارت دیگر ما در هر بازی زبانی متفاوتی هم حضور یابیم، مفهوم دو و ارتباط آن با چهار تغییر نخواهد کرد.

۳- تفاوت میان شک نامعقول و ناممکن

ویتگنشتاین این ادعای فیلسوفان را رد کرد که معتقدند گزاره‌های منطق و ریاضیات از یقین منطقی برخوردارند و تردید در آنها ناممکن است، در حالی که یقین گزاره‌های تجربی از سنخ یقین تجربی است که شک در آنها هر چند ممکن ولی ناروا و نامعقول است، زیرا هیچکس تردید ندارد که دارای دو دست و دو پا و رنگ خون او قرمز و ... است.

اشکال اصلی ویتگنشتاین بر این تمایز آن است که مرز میان اینها مشخص نیست، نمی‌توان تشخیص داد در کدام موارد شک ناممکن و در کدامیک نامعقول است.

در پاسخ به وی باید گفت تفاوت این دو دسته یقین به شیوه اثبات آنها بازمی‌گردد. گزاره‌های تجربی مبتنی بر مشاهده و تجربه حسی هستند، از اینرو با وجود یقین روانشناختی بالا، از آسیب امکان خطای در مشاهده حسی، تعمیم استقراء، کنترل متغیرها و ... رنج می‌برند. ولی گزاره‌های منطق و ریاضی، به گزاره‌های تحلیلی بازمی‌گردند و شیوه اثبات آنها نیز تحلیل مفهوم آنهاست. این دسته از گزاره‌ها از آنرو یقینی شمرده می‌شوند که فرض نادرستی آنها به تناقض منجر می‌شود. هر کدام از گزاره‌ها که انکار آنها مستقیم یا با واسطه به تناقض منتهی شود، چنین حکمی دارند.

این ویژگی در گزاره‌های تجربی موجود نیست، و با وجود اطمینان بالا به درستی آنها، انکارشان به تناقض منجر نمی‌شود. برای نمونه در مثال‌های ویتگنشتاین مانند «خون انسان سرخ است»، «انسان‌های دیگر خون دارند

بررسی دیدگاه ویتگنشتاین متأخر درباره گزاره های پایه ۱۹۵

و آن را خون می نامند»، «زمین کروی است» و «این پای من است» چنین نیست که نادرست دانستن آنها تناقض مفهومی را دربرداشته باشد. نمونه هایی از این گزاره های روشن که در عین حال تردیدپذیر هستند، در تأمل اول از تأملات دکارت نیز یافت می شود.

۴- وابستگی گزاره های پایه به حافظه

نکته سوم در سخنان ویتگنشتاین آن است که در گزاره های ریاضی هم امکان خطا موجود است. زیرا آنها هم وابسته به حافظه و خطاپذیرند. مثلاً ممکن است نام اعداد یا شکل محاسبه را فراموش کرده باشیم، با توجه به همین نکته وی احتمال می دهد روزی انسان ها به اشتباه خویش در محاسبات ریاضی پی ببرند (Ibid, no. 652-653).

این ادعای ویتگنشتاین درباره سایر گزاره های بدیهی نیز قابل تعمیم است، زیرا در هر گزاره ای می توان احتمال داد ذهن انسان، در یادآوری الفاظی که برای تصورات آن گزاره وضع شده است، به خطا رفته باشد. بدین ترتیب گزاره های بدیهی منطقی نیز متکی به حافظه و در نتیجه خطاپذیر خواهند بود.

در پاسخ به این اشکال ویتگنشتاین می توان گفت، شیوه محاسبه گزاره های ریاضی را به دو شکل می توان تصور کرد: نخست آنکه اعداد را به خاطر بیاوریم و آنها را با یکدیگر محاسبه کنیم یا محاسبات گذشته را یادآوری کنیم. مثلاً نماد دوازده را که علامت برای یکی از اعداد است به یاد آورده و آن را در خودش ضرب کنیم. در این حالت احتمال آنکه در یادآوری عدد دوازده یا فرآیند ضرب کردن، ناخواسته اشتباه کنیم، وجود دارد. منظور کسانی که از قطعیت گزاره های ریاضی سخن می گویند این حالت، نیست.

مقصود کسانی که از ضرورت ارتباط میان مفاهیم ریاضی سخن می گویند، شکل دوم است و آن اینکه شخص، مفاهیمی از اعداد را در ذهن خویش حاضر می کند و صرفنظر از اینکه دیگران در زبان خویش چه قراردادی برای نام گذاری اینها کرده اند؛ با علم حضوری خود، اشرافی بی واسطه بر این مفاهیم و معانی آنها دارد و مستقیماً این مفاهیم را تحلیل و مقایسه می کند. به عبارت دیگر، باز هم قبل از آنکه وارد ساحت زبان و الفاظ و نمادهایی که برای اشاره به مفاهیم شده است، شویم، با اشرافی که بر مفاهیم و معانی این اعداد داریم، می توانیم رابطه میان آنها را تحلیل کنیم و ضرورت آنها را با علم حضوری دریابیم. معرفت شناسان، آن دسته از گزاره های ریاضی را خطاناپذیر می دانند که فرد با علم حضوری خویش روابط مفهومی آن را بالفعل می سنجد، نه اینکه محاسبات گذشته خویش را یادآوری کند.

درباره بدیهیات منطقی نیز همین حالت جاری است. یعنی تصدیق گزاره بدیهی ناظر به محیط زبان و الفاظ نیست تا نگران باشیم ممکن است لفظی را به درستی به یاد نیاوریم، بلکه تصدیق، در حوزه مفاهیم صورت

می‌گیرد. مثلاً گزارهٔ تحلیلی «هر شوهری همسر دارد است» را کسی می‌تواند تصدیق کند که معنایی از «شوهر» و «همسر» یافته است، سپس با مراجعه مستقیم به مفهوم «شوهر» می‌یابد که «همسر داشتن» یکی از مقومات این مفهوم است. برای چنین تصدیقی، لازم نیست بدانیم کدام لفظ برای معنای «شوهر» و یا «همسر» وضع شده است، همانطور که مراجعه به جهان خارج و بازی زبانی نیز دخالتی در این تصدیق ندارد. حتی اگر در جهان خارج هیچ شوهری وجود نداشته باشد، گزارهٔ «هر شوهری همسر دارد است» ضرورتاً تصدیق می‌شود، مگر آنکه معنای این مفاهیم به درستی درک نشده باشد. تنها کافی است فرد این مفهوم را نزد خویش داشته باشد. طبیعی است که اگر چنین مفهومی را در ذهن نداشته باشد یا نتواند همان را به یاد بیاورد، حکم مزبور درباره وی صادق نیست.

دربارهٔ بدیهیات اولیه نیز همین امر صادق است. زیرا برای تصدیق گزارهٔ «کل از جزء بزرگتر است» مفهوم کل، جزء و بزرگی را با علم حضوری یافته و بدون مراجعه به جهان خارج و طبیعت رابطهٔ میان کل و جزء را می‌یابیم. در این تصدیق نیز آگاهی از اینکه چه لفظ و نمادی برای این مفاهیم وضع شده است، نیاز نیست. فراموش کردن نمادهای مرتبط با مفاهیم خدشه‌ای به فهم معنایی که شخص از مفهوم ندارد، نخواهد زد.

۵- صدق گزاره‌های بدیهی

واپسین اشکال ویتگنشتاین آن بود که درباره گزاره‌های بدیهی فقط می‌توان گفت، بالضروره تصدیق می‌شوند ولی این امر با صادق بودن و مطابقت با واقع یکسان نیست. زیرا گزاره‌ای صادق است که شواهدی برای صدق آن موجود باشد.

اشکال دیدگاه ویتگنشتاین آن است که صدق را منحصر در گزاره‌های مدلل دانسته و تصور کرده است اگر نتوان دلیلی بر صدق گزاره‌ای یافت، آن گزاره صادق نیست. در حالی که این قاعده مربوط به گزاره‌های نظری است. اساساً این قاعده نمی‌تواند دربارهٔ گزاره‌های بدیهی جاری شود، زیرا به دور معرفت‌شناختی دچار خواهد شد. سایر گزاره‌هایی که مستقیم یا با واسطه به کمک گزاره‌های پایه اثبات شده‌اند نمی‌توانند دلیل صدق این گزاره‌ها باشند.

صدق این گزاره‌ها را باید از راه علم حضوری نشان داد. توضیح آنکه مقصود از صدق مطابقت موضوع و محمول در نفس الامر قضیه است. در علم حضوری، واقعیت مستقیماً و بدون وساطت مفاهیم یافت می‌شود. یکی از مصادیق علم حضوری، علم ما به صورت‌ها و مفاهیم ذهنی است. در هر گزاره‌ای اعم از بدیهی و نظری و حتی گزاره کاذب، به مفهوم موضوع و مفهوم محمول علم حضوری داریم. اما مزیت گزاره‌های بدیهی آن است که علاوه بر موضوع و محمول، محکی این مفاهیم و این‌همانی آن‌دو نیز با علم حضوری یافت

بررسی دیدگاه ویتگنشتاین متأخر درباره گزاره های پایه ۱۹۷

می شود. برای نمونه در گزاره «هر شوهری همسر دار است» غیر از آنکه نفس بر مفهوم موضوع و مفهوم محمول اشراف حضوری دارد، در همان ظرف ذهن اندراج مفهوم «همسر دار» در مفهوم «شوهر» را نیز درک می کند. یعنی با علم حضوری خویش نسبت به مفهوم «شوهر» این واقعیت را درک می کند که مفهوم «همسر دار» در دل آن نهفته است (مصباح یزدی: ۱۳۹۱، ۲۴۹-۲۵۱).

نتایج مقاله

۱- از نظر ویتگنشتاین متأخر؛

أ. گزاره های پایه اعم از بدیهیات منطق و ریاضیات هستند.

ب. میان گزاره های پایه ای که شک در آنها غیر ممکن است با گزاره هایی که شک در آنها نامعقول است مرز روشنی وجود ندارد.

ج. گزاره های پایه ریاضی و منطق نیز متأثر از حافظه و در معرض فراموشی و غفلت هستند.

د. گزاره های پایه، برگرفته از بازی های زبانی و متأثر از فرهنگ و زبان هستند.

ه. گزاره های پایه را فقط می توان گریزناپذیر دانست نه خطاناپذیر.

۲- دیدگاه ویتگنشتاین درباره گزاره های پایه نادرست است زیرا؛

أ. تمایز میان یقین منطقی و یقین روانشناختی به شیوه اثبات این گزاره ها باز می گردد. گزاره هایی که فرض خلاف آن منجر به تناقض مفهومی شود، یقین منطقی دارند.

ب. ویتگنشتاین در نسبت میان گزاره های پایه و حافظه، میان مفهوم و زبان خلط کرده است. قوام گزاره های ریاضی به تحلیل مفهومی آنهاست که مستقل از بازی های زبانی است.

ج. صدق گزاره های بدیهی منطق و ریاضی را می توان با ارجاع به علم حضوری تبیین کرد.

منابع

- حجت، مینو. (۱۳۹۱). *بی‌دلیلی باور*، تأملی در باب یقین ویتگنشتاین، تهران: هرمس.
- حسین‌زاده، محمد. (۱۳۹۶). *معرفت، چیستی، امکان و عقلانیت*، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
- کنی، آنتونی. (۱۳۹۲). *معماری زبان و ذهن در فلسفه ویتگنشتاین*، ترجمه محمدرضا اسمخانی، تهران: ققنوس.
- لایکان، ویلیام ج. (۱۳۹۱). *درآمدی تازه بر فلسفه زبان*، ترجمه کورش صفری، تهران: انتشارات علمی.
- مصباح یزدی، محمدتقی. (۱۳۹۱). *آموزش فلسفه*، ج ۲، تهران: شرکت چاپ و نشر بین‌الملل.
- ملکوم، نورمن. (۱۳۸۳). *دیدگاه دینی ویتگنشتاین*، ترجمه علی زاهد، تهران: گام نو.
- همو. (۱۳۸۰). *ویتگنشتاین متقدم و متأخر*، ترجمه رضا بخشایش، پژوهش‌های فلسفی کلامی، پاییز ۱۳۸۰، شماره ۹ و ۱۰، صص ۱۰۰-۱۳۴.
- ویتگنشتاین، لودویگ. (۱۳۹۱). *پژوهش‌های فلسفی*، ترجمه فریدون فاطمی، چاپ ششم، تهران: مرکز.
- هارتناک، یوستوس. (۱۳۵۶). *ویتگنشتاین*، ترجمه منوچهر بزرگمهر، تهران: مؤسسه انتشارات خوارزمی.
- Conway, Gertrude D. (1989). *Wittgenstein on Foundations*, USA, Humanities Press International.
- Dancy Jonathan and Ernest Sosa, Matthias Steup. (2010). *A Companion to Epistemology*, second edition, Blackwell.
- Dilman, Ilham. (2002). *Wittgenstein's Copernican Revolution, The Question of Linguistic Idealism*, Palgrave Macmillan.
- Glock, Hans-Johann. (1996). *A Wittgenstein Dictionary*, Wiley-Blackwell.
- Grayling, A. C. (2001). *Wittgenstein a very short introduction*, Oxford, University press.
- Pleasants, Nigel. (1999). *Wittgenstein and the Idea of Critical Social Theory*, Routledge.
- Richter, Duncan. (2004). *Wittgenstein at his Word*, New York, Continuum.
- Stern, David G. (2004). *Wittgenstein's Philosophical Investigations, An Introduction*, Cambridge university press.
- Wittgenstein, Ludwig. (1958). *The Blue and the Brown Books*, Black well publishing.
- Wittgenstein, Ludwig. (1969). *On certainty*, translated by Denis Paul and G.E.M Anscombe, Basil Blackwell.
- Wittgenstein, Ludwig. (1967). *Zettel*, Blackwell.